

جمهوری اسلامی، از اقتصاد تا جامعه

از لابلای گفته‌ها و شنیده‌ها

ناصر پاکدامن

در اقتصاد ایران چه خبر است؟ به کمک اطلاعاتی که در چند نشریه رسمی اخیر وجود دارد می‌توان به این پرسش پاسخ داد. *”نماگرهای اقتصادی (شماره ۲۰، سه ماهه اول ۱۳۷۹، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، ص. ۱) درآمد سرانه به قیمت جاری را در سال ۱۳۷۸ یعنی برای آخرین سالی که محاسبه شده است معادل ۵,۵ میلیون ریال تخمین زده است. برای مقایسه‌های بین‌المللی باید این رقم را به دلار تبدیل کرد و اما این تبدیل با مشکلاتی روبرو می‌شود که عمدتاً از تعدد نرخهای ارز ناشی می‌شود. اگر نرخ دلار را در بازار آزاد مبنای کار قرار دهیم (یعنی دلاری ۸۰۰ تومان) این رقم می‌شود ۶۹۰ دلار و اگر نرخ رسمی را به کار ببریم (یعنی دلاری ۱۷۵ تومان) درآمد سرانه ایران می‌شود ۳۱۶۰ دلار به قیمت‌های جاری.*

اگر به قدرت خرید داخلی پول ایران توجه کنیم (یعنی به حجم خدمات و کالاهایی که یک ایرانی می‌تواند با این درآمد سرانه در بازار داخلی تهیه کند) به نظر چنین می‌آید که رقم اخیر یعنی ۳۱۶۰ دلار به واقعیت مشهود در ایران نزدیکتر باشد. بد نیست که اشاره‌ای هم بکنیم که *”برنامه سازمان ملل برای توسعه”* در گزارش سالانه خود درباره توسعه انسانی در سال ۱۹۹۹، محصول ناخالص داخلی واقعی سرانه ایران را در سال ۱۹۹۷ از اینهم بیشتر (۵۸۱۷ دلار) برآورد کرده است.

باید یادآور شد که بیش از سه چهارم (۷۶٪) این درآمد سرانه ۵,۵ میلیون ریالی به هزینه‌های مصرفی خصوصی افراد تخصیص یافته است. بنابراین اگر بخواهیم از سطح رفاه عمومی مردم به قیمت جاری در سال ۱۳۷۸ اطلاعی داشته باشیم باید به قدرت خرید داخلی یعنی به هزینه‌های مصرفی خصوصی (۴,۲ میلیون ریال) توجه کنیم. اما برای دریافتن معنای واقعی این رقم باید هم از چگونگی تحول آن در سالهای اخیر آگاه باشیم و هم از چگونگی توزیع درآمد یعنی توجه به میزان برابری یا نابرابری این توزیع.

درباره نکته اول باید به تحول مصرف سرانه به قیمت ثابت نظری انداخت و در اینصورت می‌بینیم که در دوره ۱۳۷۰-۷۸ مصرف خصوصی سرانه سالانه (به قیمت‌های ثابت ۱۳۶۱) از ۱,۴۸ میلیون ریال به ۱,۶۶ میلیون ریال رسیده است. یعنی رشدی داشته است معادل ۴ و ۱٪ در سال. و اما مسئله توزیع درآمد در ایران توزیعی نابرابر است و این نابرابری را می‌توان، همچنانکه معمول و متداول است، با شاخصهای جینی یا نسبت و دهکهای درآمدی اندازه گرفت.

شاخص جینی معیاری است برای اندازه‌گیری نابرابری توزیع درآمد یا مصرف. در شرایطی که توزیع درآمد یا مصرف در جامعه‌ای کاملاً نابرابر باشد (یعنی بطور مثال همه درآمد موجود فقط به یک نفر تعلق داشته باشد) این ضریب برابر یک خواهد بود و درحالت معکوس، یعنی اگر درآمد جامعه‌ای به تساوی کامل میان افراد تقسیم شده باشد، ضریب جینی معادل صفر خواهد بود. البته واضح است که این دو حالت، کاملاً فرضی و پس‌غیرواقعی هستند و در واقعیت ضریب جینی در بین حداقلی حدود ۰/۳ و حداکثری حدود ۰/۶ تحول می‌یابد. محاسبه این ضریب یا با استفاده از ارقام درآمدها صورت می‌گیرد و یا براساس ارقام هزینه‌های مصرفی. آن طریق اول از دقت بیشتری برخوردار است و اما استفاده از آن احتیاج به آمارهای فراوان و متنوع و پیشرفته دارد؛ یعنی وجود امکاناتی که در کشورهایی چون ایران هنوز موجود نیست و به همین علت هم در این کشورها، محاسبه ضریب جینی براساس آمار هزینه‌های مصرفی صورت می‌گیرد. اما ضریب جینی که از این طریق محاسبه می‌شود از دقت کمتری برخوردار است و نابرابری در توزیع درآمد را به مراتب کمتر از واقع نشان می‌دهد.

در ایران ضریب جینی که از طریق هزینه‌های مصرفی محاسبه شده است در سال ۱۳۷۱ معادل ۰/۴۳۵ و در سال ۱۳۷۳ معادل ۰/۴۲۴ بوده است و این رقم در سال ۱۳۷۸ به ۰/۴۳۲ افزایش یافته است. چنین مقادیری حکایت از نابرابری بسیار در توزیع درآمد در ایران امروز می‌کند. همین واقعیت را می‌توان با استناد به توزیع دهکهای آماری نشان داد. اگر آن ده درصد از جمعیت جامعه را که بالاترین درآمدها را دارند (یعنی ثروتمندترین ده درصد جمعیت یا دهک بالاترین) با ده درصد از جمعیت که کمترین درآمدها را دارند (یعنی فقیرترین ده درصد یا پائینترین دهک) مقایسه کنیم می‌بینیم که در سال ۱۳۷۱، درآمد گروه اول ۲۳,۲ برابر درآمد گروه دوم بوده است و این رقم که تا سال ۱۳۷۳ روند کاهشی داشته (۱۹,۹۷)، در سال ۱۳۷۸ به ۲۱,۱۹ افزایش یافته است.

در انتشارات رسمی در بحث از توزیع درآمد از *”خط فقر”* هم استفاده می‌کنند تا شماره کسانی را که در فقر زندگی می‌کنند محاسبه کنند. کارشناسان سازمان برنامه، خط فقر برای یک خانوار پنج نفری را در سال ۱۳۷۹ در روستاها معادل حدود پنجاه هزار تومان در ماه و در شهرها، معادل حدود ۸۵ هزار تومان در ماه می‌دانند. به عبارت دیگر یک خانوار روستایی پنج نفره می‌تواند تمام نیازهای خود را با ماهی پنجاه هزار تومان

تأمین کند و یک خانوار شهری پنج نفره با ۸۵ هزار تومان. البته این ارقام بسیار خوشبینانه است چرا که وقتی برای یک خانوار پنج نفره فقط هزینه اجاره مسکن در هیچ شهری از ۳۰ هزار تومان در ماه کمتر نیست و هزینه ماهانه تأمین یک وعده غذا نمی‌تواند کمتر از ۶۰ هزار تومان باشد معلوم نیست چگونه و در کدام شهر یک خانوار پنج نفره می‌تواند با حدود ۸۰ هزار تومان درآمد سرکند؟

بدون در نظر گرفتن این نکات و با استفاده از همین ارقام رسمی، برآوردهای سازمان برنامه نشان می‌دهد که در سال ۱۳۷۷، حدود ۱۸,۷٪ از خانوارهای شهری و ۲۱٪ از خانوارهای روستایی زیر خط فقر (در معنای سازمان برنامه) زندگی می‌کنند. یعنی که یک پنجم جمعیت ایران، حدود ۱۲-۱۳ میلیون نفر، در زیر این خط مبارک و مسعود به تنازع بقاء مشغول است.

اقتصاد ایران را دو خصیصه پایدار دیگر هم مشخص می‌کند، یکی تورم و دیگری بیکاری. مطابق محاسبات بانک مرکزی ایران، در دوره پنجساله ۷۸-۱۳۷۴، نرخ متوسط تورم ۲۵,۵٪ در سال بوده است. البته باید گفت که با اینکه این نرخ تورم، نرخ بسیار بالایی است با اینهمه نشاندهنده سرعت افزایش قیمت‌ها در واقعیت نیست. اگر از نقایص محاسبات آماری بگذریم و به این نکته هم توجهی نداشته باشیم که معمولاً دولت‌ها چندان علاقه‌ای ندارند که نرخ واقعی تورم را نشان دهند باید فراموش نکنیم که این ارقام از متوسط افزایش همه قیمت‌ها صحبت می‌کنند و به عبارت دیگر اگر به تحول قیمت‌های برخی کالاها و خدمات توجه کنیم (مانند کرایه مسکن، قیمت مواد خوراکی و یا قیمت کالاهای مصرفی) می‌بینیم که در این موارد مشاهدات روزمره، ما را به ارقام بسیار بالاتری رهنمون می‌شوند: نرخ افزایشی بسیار بیشتر از این رقم ۲۵,۵٪. نرخ سالانه تورم که در سال ۱۳۷۰، ۲۰,۷٪ بود در سال ۱۳۷۴ به ۴۹,۴٪ رسید و از آن پس کاهش یافت تا در سال ۱۳۷۸ به ۲۰,۴٪ تنزل یافت.

در توضیح این روند قیمت‌ها باید گفت که افزایش شدید نرخ تورم در سالهای ۷۴-۷۰ از سیاست‌های انبساط اقتصادی دوران پس از جنگ ایران و عراق یعنی بریز و بیابهای بانکی و بودجه‌ای دوران اول حکومت رفسنجانی سرچشمه می‌گیرد و جالب اینکه در آن سالها حتی استفاده بی‌رویه از میلیاردها دلار وام خارجی هم نتوانست این روند تورمی را در اقتصاد ایران مهار کند. البته ادامه چنین وضعی فقط می‌توانست اقتصاد را به سوی بن‌بست انفجارآمیزی بکشاند چرا که این موقعیتهای تورمی در صحنه داخلی از سویی گسترش فزاینده فقر در میان قشرهای وسیع کم‌درآمد یا با درآمد ثابت را موجب می‌شد و از سوی دیگر هم فعالان اقتصادی را از اجرای برنامه‌های سرمایه‌گذاری منصرف می‌کرد و ایشان را به سوی معاملات رباخوارانه سوق می‌داد. از نظر بین‌المللی نیز چنین وضعیتی موجب شد که از اواخر سال ۱۳۷۳، که باز پرداخت قسطهای وام‌های ایران با مشکلات جدی روبرو شده بود و در نتیجه اعتبار بین‌المللی کشور خدشه‌دار گردید دیگر امکان استفاده از اعتبارات و وام‌های خارجی برای کنترل یا تخفیف روند تورمی غیرممکن شده بود. در چنین شرایطی بود که دولت رفسنجانی بالاچار به سوی ایجاد رکود در اقتصاد گام برداشت یعنی سیاست تعدیل اقتصادی را کنار گذاشت و مجدداً به تثبیت اقتصادی و کنترل شدید قیمت‌ها (یعنی سیاست‌های اقتصادی دوران جنگ) روی آورد.

نتیجه چنین تجدید نظری، به وجود آمدن رکودی بود که تا سال ۱۳۷۸ ادامه یافت و اگر در آن سال قیمت‌های نفت خام افزایش نیافته بود این رکود هم اکنون نیز همچنان بر اقتصاد جامعه حکومت می‌کرد. اتخاذ سیاست‌های انقباضی - رکودی، نرخ تورم را از ۴۹,۴٪ در سال ۱۳۷۴ به ۲۳,۲٪ در سال ۱۳۷۵ و ۱۷,۳٪ در سال ۱۳۷۶ کاهش داد. در سال ۱۳۷۸ نرخ تورم، مطابق آمار رسمی، به ۲۰,۴٪ رسید.

در همه این سالیان، اقتصاد ایران اسلامی به بلیه بیکاری روبرو بوده است و این بیکاری هم هر ساله افزایش یافته است. تعداد بیکاران کشور (بی‌آنکه بخواهیم در صحت یا دقت تعاریف رسمی دولتی بحثی نکنیم) که در ۱۳۴۵، به ۷۰۰ هزار نفر برآورد شده بود در سال ۱۳۵۵ به ۱ میلیون نفر و در سال ۱۳۶۵ به ۱,۸ میلیون نفر و در سال ۱۳۷۸ به ۲,۹ میلیون نفر رسید. مطابق محاسبات سازمان برنامه در سال ۱۳۷۹ تعداد بیکاران از مرز ۳ میلیون نفر گذشته است.

باید به این نکته توجه داشت که جوانان یعنی کسانی که برای نخستین بار به جستجوی کار می‌پردازند قسمت عمده این بیکاران را تشکیل می‌دهند. آمار دقیقی در این مورد در دست نیست اما چندی پیش در روزنامه‌ها اشاراتی بود به اینکه نرخ بیکاری جوانان سه برابر نرخ متوسط بیکاری کشور است. مشخصه دیگر بیکاری در ایران شدت آن در میان تحصیلکردگان است. در اوایل پائیز ۱۳۷۹ بود که رئیس مرکز آمار ایران در مصاحبه‌ای گفت پیش‌بینی می‌شود که از این پس تعداد فارغ‌التحصیلان نظام دانشگاهی کشور سالانه حدود ۲۵۰ هزار نفر باشد. در حالیکه در بهترین شرایط نمی‌توان امیدوار بود که اقتصاد ایران بتواند سالانه بیش از ۸۰-۷۰ هزار شغل برای این فارغ‌التحصیلان ایجاد کند. به عبارت دیگر هر ساله لاقلاً ۱۷۰ هزار تن از فارغ‌التحصیلان دانشگاهها به خیل بیکاران افزوده خواهد شد.

باید فراموش نکرد که در برنامه سوم (۷۸-۸۳) هم پیش‌بینی شده است که برای مقابله با بحران بیکاری و چنانکه بخواهیم تعداد بیکاران در جامعه ثابت بماند، اقتصاد ایران می‌بایست سالانه حدود ۷۶۵ هزار شغل جدید در جامعه ایجاد کند. بیفایده نیست اگر یادآوری شود که در سال ۱۳۷۷، فقط ۱۶۰ هزار و در سال ۱۳۷۸ فقط ۲۸۰ هزار شغل جدید ایجاد شده است.

یکی دیگر از خصیصه‌های مهم اقتصاد ایران در طی چند دهه گذشته، تداوم وابستگی شدید به درآمدهای نفتی است. این وابستگی به ویژه در حوزه‌های تأمین مالی بودجه عمومی دولت، تأمین ارز برای واردات کالا و خدمات به کشور (ارز برای واردات کالاها و خدمات مصرفی خاصه مواد اصلی غذایی یعنی گندم و گوشت و روغن و محصولات داروئی و بهداشتی) و تأمین کالاهای سرمایه‌ای و مواد واسطه‌ای برای فعالیتهای تولیدی به چشم می‌خورد.

اگر به منابع درآمد بودجه عمومی دولت نگاه کنیم می‌بینیم که درآمدهای نفتی همواره مهمترین منابع درآمد عمومی را تشکیل داده‌اند (۵۱٪ در سال ۱۳۷۰، ۷۳٪ در سال ۱۳۷۳، ۵۶٪ در سال ۱۳۷۶ و ۵۲٪ در سال ۱۳۷۹). درآمدهای نفتی دولت اساساً تابعی است از حجم صادرات نفتی کشور و قیمت نفت خام در بازار جهانی. و مسلم است که هرگونه نوسانی در هر یکی از این دو عامل (حجم صادرات و یا قیمت نفت خام) اقتصاد ایران را با دشواریهای فراوان روبرو می‌کند و این همان وضعی است که به دنبال کاهش شدید قیمت نفت در بازار جهانی، در سالهای ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ در اقتصاد ایران پیش آمد: سهم نفت در عواید عمومی بودجه دولت به ۳۴٪ در سال ۱۳۷۷ و به ۲۷٪ در سال ۱۳۷۸ کاهش یافت و این تنزل خود عامل تشدید رکود اقتصادی بود که در اثر اجرای برنامه "تثبیت اقتصادی" در اقتصاد ایران به وجود آمده بود (مهمترین این مکانیسمها، کاهش شدید بودجه دولت در زمان تقلیل درآمدهای نفتی است).

در سالهای اخیر، یکی از اصطلاحاتی که در نوشته‌ها و گفته‌های کارشناسان اقتصادی بیش از پیش به کار برده می‌شود "واردات کالاهای اساسی" است. مراد ایشان از "کالاهای اساسی"، محصولات غذایی (گندم، گوشت، روغن و برنج)، محصولات دارویی و بهداشتی (داروها و مواد اولیه و واسطه برای اختن داروها و عمدتاً ماشین آلات و نیازهای کارخانه‌های داروسازی)، کودهای شیمیایی و سموم دفع آفات نباتی و بخشی از بذور کشاورزی اصلاح شده و بالاخره کالاهای دفاعی و حساس است. در سالهای اخیر، هرساله حداقل بیش از ۵ میلیارد دلار از درآمدهای نفتی به صورت مستقیم و به نرخهای ارزان به واردات "کالاهای اساسی" تخصیص یافته است و این چنین است که ایران در سالهای اخیر به بزرگترین واردکننده گندم جهان تبدیل شده است.

اگر بخواهیم از حداقل احتیاجات ارزی دولت تصویری داشته باشیم باید هزینه "خدمات ارزی دولت" (خدمات دیپلماتیک، مبادلات فرهنگی و پزشکی ...) را هم به هزینه‌های فوق بیفزاییم. طبق برآوردهای موجود سالانه حدود ۱٫۵ میلیارد دلار هزینه خدمات ارزی ضروری دولت است.

در سالهای اخیر برخی از کارشناسان کوشش داشته‌اند که "حداقل نیازهای ارزی کشور" را ارزیابی کنند. به این منظور می‌بایست "حداقل نیاز ارزی بخش نفت" و "حداقل نیاز ارزی بخش صنعت" را نیز به ارقام بالا اضافه کرد، یعنی مبلغی در حدود ۳٫۵ تا ۵ میلیارد دلار. بنابراین و با توجه به این ارقام، برای اقتصاد ایران "خط صفر بحران ارزی"، معادل حدود ۱۲-۱۰ میلیارد دلار در سال می‌شود. یعنی هر زمان که میزان عایدات ارزی سالانه ایران از این مبلغ کمتر باشد اقتصاد ایران با دشواریها و مشکلات اساسی مواجه می‌گردد (چه بسا ایجاد "صندوق ذخیره ارزی" که اخیراً در برنامه سوم توسعه به تصویب رسیده، برای مواجهه با همین شکنندگی فراوان وضع ارزی باشد).

البته درآمدهای ارزی تنها و حتی مهمترین عامل در ایجاد رکود یا رونق در بخشهای مختلف فعالیتهای اقتصادی نیست. مثلاً در بخش صنعت، عوامل دیگری چون نظام مالیاتی کشور، تحمیل عوارض گوناگون رسمی و غیر رسمی علاوه بر مالیاتها به این بخش، تحمیل مقررات ایدئولوژیک و سیاسی بر روابط کار، محدودیت شدید نقدینگی در شرایط افزایش بسیار چشمگیر نرخ ارز و نرخ تورم سالانه و فقدان مبانی فنی لازم و بالاخره عدم امنیت سرمایه نیز در ایجاد رکود در این بخش به شدت مؤثرند. به همین دلیل است که با وجود بهبود وضع ارزی کشور در سالهای اخیر، بخش صنعت تحت تأثیر عوامل فوق، همچنان با بحران دست به گریبان است.

برخی فعالیتهای صنعتی، با توجه به شرایط خاصی که دارند توانسته‌اند از بحران به دور بمانند مثال روشن، صنعت اتومبیل سازی است که از بازار کاملاً حمایت شده داخلی سود می‌برد و لذا اگر هم نمی‌تواند نقدینگی مورد نیاز خود را از مسیرهای معمولی، یعنی نظام بانکی، تأمین کند این امکان را دارد که با پیش فروش کالاهای خود (اتومبیل)، نقدینگی لازم را تأمین کند و به کار خود ادامه دهد. البته چنین راه حلی هم نمی‌تواند دائمی باشد و دیر یا زود این راه هم به بن بست خواهد رسید و این صنایع را با بحران روبرو خواهد کرد.

صنایع نساجی از جمله فعالیتهایی است که به شدت با وضع بحرانی روبرو شده است. آنها هم علیرغم سابقه طولانی این صنایع و پائین بودن هزینه نیروی کار و وجود تقاضا برای کالاها و فرآورده‌های این بخش. یکی از مهمترین دلایل بحران صنایع نساجی این است که وزارت دارائی، تا همین سالهای اخیر، به هیچ یک از کارخانه‌های این بخش اجازه ن داده بود که به تجدید ارزیابی سرمایه خود اقدام کنند و نرخ استهلاک سرمایه خود را با توجه به شرایط تورمی حاکم بر اقتصاد و افزایش چند صد درصدی نرخ ارز تعیین کنند. و چنین وضعی باعث شده بود که در هیچ یک از کارخانه‌های نساجی کشور نتوان با استفاده از ذخایر استهلاک به نوسازی کالاهای سرمایه‌ای پرداخت و ماشین آلات جدید وارد کرد. در نتیجه کارخانه‌ها مجبورند که تولید خود را همچنان با تکنولوژیهای قدیم و کهنه ادامه دهند و محصولاتی تولید کنند که قابلیت رقابت با کالاهای خارجی نداشته باشد. واردات قاچاق یا غیرقاچاق منسوجات، این صنایع را با ورشکستگی روبرو کرده است.

در میان بخشهای عمده فعالیت اقتصادی وضع بخش کشاورزی، از همه پیچیده‌تر است. فعالیت کشاورزی در چندین هزار روستای کوچک صورت می‌گیرد و آنها هم براساس الگوهای کشتی که همچنان سنتی مانده است. تنوع آب و هوا و تنوع الگوی کشت همراه با خشکسالی چند سال اخیر و تغییر و نوسان قیمت‌های کشاورزی بر پیچیدگی مسائل کشاورزی افزوده است.

در اوایل انقلاب، سیاست کشاورزی مسئولان بر دو هدف اصلی تکیه می‌کرد: ۱- اصلاحات ارضی جدید، ۲- افزایش تولید محصولات غذایی برای تأمین خودکفایی کشور. یک رشته اقدامات دیگر هم که در روستاها صورت گرفت گرچه مستقیماً ارتباطی با کشاورزی نداشت ولی از آنجا که جامعه روستایی را هدف می‌گرفت بر بخش کشاورزی هم بی‌تأثیر نبود. این فعالیتها که در آغاز زیر پوشش "سازمان جهاد سازندگی" و سپس

”وزارت جهاد سازندگی“ انجام می‌شد حوزه گسترده‌ای از امور و فعالیتهای روستایی را در بر می‌گرفت: ایجاد و گسترش و بازسازی راههای روستایی، بهسازی آب آشامیدنی، تأمین برق، ایجاد تأسیسات فرهنگی و بالاخره سرمایه‌گذاری در صنایع کوچک روستایی در زمینه مواد غذایی.

با اینکه مسئله اصلاحات ارضی دو سال پس از انقلاب متوقف شد اما مسئله مالکیت همچنان در حاله‌ای از ابهام باقی ماند. تا پایان جنگ، بخش کشاورزی همچنان با مشکلات خود دست به گریبان بود اما در دوران پس از جنگ در مدیریت بخش کشاورزی ثباتی نسبی به وجود آمد و از جمله مدت دوازده سال وزیر کشاورزی تغییری نکرد و همین امر به نوعی ثبات در سیاست کشاورزی انجامید. عمده‌ترین محور سیاست کشاورزی در این سالها عبارت بود از کوشش برای تعمیم و تحکیم اقتصاد بازار در بخش کشاورزی. به این منظور کوشش شد که از سویی به تدریج کمکهای مالی دولت به بخش کشاورزی (یارانه برای خرید کود شیمیایی، بذر، ماشین آلات کشاورزی و...) کاهش یابد و همچنین کنترل دولت بر کشاورزی چه از طریق تضمین قیمت‌های فروش کالاهای کشاورزی (گندم، برنج، و...) چه از طریق تعیین نوع محصولات قابل کشت تخفیف و تقلیل پیدا کند. به این ترتیب آهسته آهسته کشاورزان به سوی تولید محصولاتی رفتند که از بازار بهتری برخوردار بود (محصولات صادراتی، سردرختی و یا صیفی...) و یا توانستند محصولات دیگر خود را (گندم، چغندر قند، جو، علوفه و...) به قیمت‌های بالاتر و با سود بیشتر به دولت، شرکتهای دولتی و یا در بازار آزاد به فروش رسانند. نتیجه آنکه در سالهای اخیر، قیمت‌های نسبی کالاهای کشاورزی که همیشه به شدت به زیانبخش کشاورزی بود تا حدی اصلاح شد و رابطه مبادله مناسبتری میان کالاهای کشاورزی و کالاهای غیر کشاورزی برقرار گردید.

یکی دیگر از محورهای تحولات بخش کشاورزی، کوششهایی است که برای ایجاد تحول در نظام زمینداری صورت گرفته است و اینجا و آنجا برنامه‌هایی به اجرا گذاشته شده است که بر یکپارچه کردن مزارع کشاورزی و سازماندهی زمینهای کشاورزی متناسب با ضروریات کشاورزی ماشینی تکیه دارد. براساس آمار رسمی، تاکنون بیش از ۱,۵ میلیون هکتار از زمینهای آبی کشور تحت پوشش این برنامه قرار گرفته است. مسئولان امور انتظار دارند که با اجرای این طرح تغییرات و دگرگونیهای مهمی در سیمای کشاورزی ایران به وجود آید. البته هنوز اطلاعات دقیقی از چند و چون اجرای این طرح در دست نیست. اما می‌توان گفت که سیمای کشاورزی ایران در اثر این سیاستها و اقدامات و همچنین در اثر فعالیتهای جهاد سازندگی، دچار تحول شده است. به عنوان نمونه در حالی که در این سالها، سهم اشتغال بخش کشاورزی به شدت کاهش یافته است، در سهم این بخش در محصول ناخالص داخلی کاهش مشابهی به چشم نمی‌خورد. ۴۷,۵٪ از نیروی شاغل ایران در سال ۱۳۴۵ در بخش کشاورزی به کار مشغول بود این رقم در سالهای ۱۳۵۵، ۱۳۶۵، ۱۳۷۰، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۹ به ترتیب عبارت بوده است از ۳۴٪، ۲۹٪، ۲۴,۵٪، ۲۳٪ و ۲۲٪. سهم بخش کشاورزی از محصول ناخالص ملی در سال ۱۳۴۵ حدود ۲۳,۵٪ بود و در طی دهه ۷۰ از ۲۳,۱٪ در سال ۱۳۷۰ به ۲۰,۳٪ در سال ۱۳۷۵ و به ۲۰,۸٪ در سال ۱۳۷۹ تحول یافت. باید یادآوری کرد که در طی دوره ۷۹-۱۳۷۰، طبق برآوردهای رسمی، ضریب رشد سالانه محصول ناخالص داخلی حدود ۳,۷٪ و ضریب رشد سالانه اشتغال کشور ۱,۵٪ بوده است. بنابراین به نظر می‌رسد که در این دوره بخش کشاورزی با افزایش بازدهی سرانه شاعلان خود روبرو بوده است.

باید اضافه کرد که ”بازاری شدن“ محصولات این بخش که در این سالها همچنان ادامه یافته است، می‌بایست علی‌الاصول بر نابرابری در توزیع درآمد در بخش کشاورزی افزوده باشد. بنابراین در شرایط فعلی کشور، بخش کشاورزی با روندهای گوناگونی درگیر است که به ترویج بیشتر روابط و روشهای جدید کاشت و کشت و برداشت و خاصه خرید و فروش می‌انجامد و از این پس این بخش هم می‌بایست همراه با بخشهای دیگر فعالیتهای اقتصادی با نوسانات بیشتری در کارکرد خود روبرو گردد. بیشک و همچنانکه می‌دانیم در بحث از کشاورزی هرگز نباید تأثیر شرایط جوی را در فعالیتهای این بخش نادیده گرفت. کم آبی و خشکسالی همچنانکه در سالهای اخیر، می‌تواند از عوامل مهم رکود فعالیتهای اقتصادی این بخش باشد.

اما بخش خدمات که بخش بسیار وسیعی است و در برگیرنده فعالیتهای مختلف و متنوع این بخش در جوامعی که با پدیده بیکاری دست به گریبان هستند تورم فراوان پیدا می‌کند: نوعی بیکاری پنهان.

در طی سالهای ۷۹-۴۵، بخش کشاورزی فقط ۱۱۳ هزار شغل اضافی و بخش صنعت ۳,۱۵۰ میلیون شغل اضافی ایجاد کرده‌اند در حالیکه این رقم در بخش خدمات ۵,۳۷۰ میلیون بوده است. بیفایده نیست که به تحول مهمترین عناصر متشکل بخش خدمات نگاهی بیندازیم. خدمات آموزشی که از نظر کمی گسترشی فراوان یافته است همراه با مشکلات فوق‌العاده کیفی (۱۹ میلیون نفر دانش آموز و حدود ۱,۶ میلیون نفر دانشجو). این بخش به تبع احتیاجات و نیازهای اقتصادی و اجتماعی گسترش نیافته است پس و چه بسا در آینده بروز بحرانها و پیدایش دشواریهای گوناگون را موجب شود.

بهداشت و درمان، عنصر دیگر بخش خدمات هم در سالهای اخیر گسترش یافته است، گسترشی همراه با افزایش چشمگیر قیمت خدمات درمانی و داروها. در سالهای اخیر، دولت یارانه‌ها را قطع می‌کند. متخصصان سطح عالی هم بیش از پیش مهاجرت می‌کنند و این ”فرار مغزها“ به کیفیت خدمات پزشکی لطمه فراوان زده است. تجهیزات درمانی هم به موقع نوسازی و بازسازی نشده است و بنابراین فرسودگی وسایل کار هم دلیل دیگری است بر بدی وضع بهداشت و درمان. البته فراموش هم نباید کرد که مناطق روستایی هم همچنان از این خدمات بهره‌وفی و لازم را نمی‌برند.

خدمات عمومی دولتی یکی دیگر از عناصر تشکیل دهنده بخش خدمات است که از سه جزء اصلی تشکیل می‌شود: خدمات اداری، خدمات انتظامی و امنیتی و خدمات دفاعی. در خدمات اداری آنچه پیش آمده، فاصله گیری مجریان اداری از تصمیم گیرندگان و سیاست‌گذاران اداری است و جدایی و فاصله میان "اداره‌جاتیهای" غیرمذهبی و مسئولان حزب‌اللهی و مسلمانهای "جمهوری اسلامی‌چی".

خدمات انتظامی و امنیتی هم دچار همین فاصله‌گیری شده است و علاوه بر این، از آن چندگانگی و رقابت میان سپاه و شهرداری رنج می‌برد. محدودیت‌های شدید مالی هم بر شرایط کار شهرداری سایه انداخته است در حالیکه در سال ۱۳۷۹ بیش از دویستم (۴۳٪) از هزینه‌های امور عمومی دولت به "حفظ نظم و امنیت داخلی کشور" اختصاص یافته است یعنی چیزی حدود ۴,۲٪ درصد کل هزینه‌های دولت.

در خدمات دفاعی هم علاوه بر فاصله‌گیری و رقابت، اختلاف میان ارتش و سپاه که همچنان حاضر و فعال است هرچند چندان به چشم مردم نمی‌آید، آنچه حی و حاضر و "محسوس" است جنبه "سرکوب" سپاه و بسیج است که حضوری دائم و چشمگیر، اگر نه نفسگیر، دارد. افزایش بودجه دفاع ملی در سالهای اخیر می‌تواند از گسترش نفوذ نظامیان و سپاهیان در اقتصاد و جامعه ایران نشانه‌ای به دست دهد: سهم هزینه‌های دفاعی در کل هزینه‌های جاری دولت که در سالهای آغازین دهه هفتاد حدود ۱۵-۱۲٪ بود در سال ۱۳۷۰ به ۲۰٪ رسید. در طی این مدت کل بودجه امور دفاعی (اعم از عمرانی و جاری) از ۶۳۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۸ (یعنی فردای آتش بس در جنگ با عراق) به ۱۷۳۹۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۹ (ارقام مصوبه) رسید، یعنی که تقریباً ۲۹ برابر شد (۱۵,۶٪ کل هزینه‌های عمرانی و جاری دولت). افزایش هزینه‌های دفاعی یکی از خصایص پایدار بودجه عمومی دولت در جمهوری اسلامی است که نتایج اجتماعی و سیاسی فراوانی (و از جمله تأمین و تشدید سیطره نظامیان و سپاهیان در جامعه) را به همراه می‌آورد.

در جمهوری اسلامی، اقتصاد و جامعه در چنگ قزاق و ملا و دلال است. البته اگر بخواهیم از وزنه حقیقی این مأموران نظم و جنگ نشانه دقیقتری داشته باشیم می‌باید سهم "حفاظت نظم و امنیت داخلی" را هم بر این ارقام بیفزاییم که در این صورت می‌بینیم که حدود یک پنجم هزینه‌های کل بودجه دولت در سال ۱۳۷۹ به امور دفاعی و انتظامی اختصاص یافته است (۱۹,۹٪)! مقایسه‌ای میان تحول اعتبارات امور دفاعی و انتظامی و اعتبارات تخصیص یافته به تحقیقات و پژوهش‌های علمی از هر جهت آموزنده است. این فعالیتها که همچنان در قید و بندهای "ضوابط ایدئولوژیک" گرفتار مانده‌اند و می‌بایست در غیاب هرگونه آزادی اندیشه و آزادی در تحقیقات علمی انجام شوند با بی‌اعتنایی و بیتوجهی آشکاری هم روبرو هستند. بارها و بارها دولتیان اعلام کرده‌اند که سهم کل بودجه‌های تحقیقاتی کشور را به ۱٪ محصول ناخالص داخلی می‌رسانند اما در عمل هیچگاه این رقم به بیش از نیم درصد نرسیده است.

یکی از علل عمده رشد بخش خدمات، توسعه خدمات بازرگانی است. همچنانکه می‌دانیم در شرایط کمیابی، این فعالیتها منبع لایزال ایجاد "رانت" می‌شوند و در نتیجه همه کسانی را که در خدمات بازرگانی فعالیت دارند از درآمد بیشتر و از زندگی بهتر و مرفه‌تری برخوردار می‌کند. خدمات بازرگانی دو بخش اصلی "عمده فروشی" و "خرده فروشی" را شامل می‌شود. فعالیتهای عمده فروشی در رابطه مستقیم با تجارت خارجی انجام می‌شود و همچنانکه می‌دانیم تجارت خارجی در دست دولت است و پس با نظارت او انجام می‌شود. مهمترین عنصر تجارت خارجی، واردات است و واردات با مجوز دولت صورت می‌گیرد. ارزش کل واردات ایران که در سال ۱۳۷۰ حدود ۹۷۴۹ میلیارد ریال بوده است در طی سالهای بعد با روندی تصاعدی به ۲۱۴۳۱ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۲ و ۳۰۰۰۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۵ و ۴۶۲۵۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۸ رسید. با توجه به تعدد نرخهای ارز، به دست دادن معادل دلاری این ارقام با دشواریهای روبرو است. بانک مرکزی ایران ارزش واردات ایران را در طی سالهای ۱۳۷۵-۷۸ سالیانه حدود ۱۵ میلیارد دلار ارزیابی کرده است یعنی کم و بیش معادل ۱۰ درصد از هزینه ناخالص ملی کشور (در ارزیابیهای دیگر رقم ۲۰ میلیارد دلار هم ذکر شده است).

اگر فرض کنیم که وارد کنندگان همین کالاهای وارداتی خود را با ده درصد سود به عمده‌فروشان و این عمده‌فروشان نیز با همان میزان سود، این کالاها را به خرده‌فروشان و این گروه نیز با همان میزان سود، این کالاها را به مصرف کنندگان می‌فروشند کل واردات ایران حداقل سرچشمه حدود ۵ میلیارد دلار درآمد سالانه می‌شود که در اختیار وارد کنندگان، عمده‌فروشان و خرده‌فروشان قرار می‌گیرد. البته باید توجه داشت که ده درصد نرخ سود، رقمی است غیرواقعی و فرضی و در عمل این رقم بسیار بالاتر از این است و همچنانکه در عمل هم مشاهده می‌شود قیمت خرده‌فروشی کالاهای وارداتی چندین برابر قیمت آنها در کشورهای تولید کننده است.

پس واردات منبع پر فیض و برکتی است و در ایران همه می‌گویند و می‌نویسند و به گوش همه می‌رسد که واردات تقسیم شده و واردات فلان کالا زیر پوشش فلان آیت‌الله است. مسئول نهضت سوادآموزی، قرائتی، کلیددار واردات بخشی از کالاهای خانگی (یخچال، اجاق برقی، تلویزیون، ماشین لباسشویی، جارو برقی وغیره) است. تمام کیش و منطقه آزاد آن در تعلق حواریون آقای رفسنجانی است و این صورت را می‌توان همچنان تکمیل کرد.

خرده فروشی و توزیع کالاها هم زیر کلید مساجد است و ائمه نماز جمعه: برای کاسبی، کاسب تنها نباید حبیب‌الله باشد بلکه باید نظر کرده هم باشد و خاصه حبیب‌الامام جمعه.

اقتصاد، اقتصاد فاتحان است: عده‌ای آمده‌اند و مملکت را فتح کرده‌اند و همه مملکت "غنائم جنگی" است: حلال و مباح و در اختیار فاتحان. اما البته آن بقیه را هم نمی‌شود فراموش کرد به این ترتیب جامعه را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد: اکثریت ساکت که باید حداقل

معیشتی را داشته باشند. گروه دومی که از فاتحان نیستند و بالاخره باید چیزی بیش از حداقل داشته باشند. اصل اینست که سهم این دو گروه در حدود حداقل بماند و قسمت اعظم درآمد بماند برای فاتحان و گروه چهارمی که به اسم دلال و واسطه و میانجی "غنایم" را تقسیم و توزیع می‌کنند و سهمی را برمی‌دارند و مابقی را می‌گذارند در اختیار فاتحان. حالا اگر "خودپها" از "ثروت بادآورده" صحبت می‌کنند معلوم نیست که مقصودشان چیست چرا که ثروت بادآورده یا به فاتحان تعلق دارد و یا به دلالان.

برای اینکه درآمد این دو گروه تأمین شود، همه این فعالیتهای اقتصادی چه در بخش کشاورزی و چه در بخش صنعت و چه در بخش خدمات برپایه چند مکانیسم اصلی انجام می‌شود.

یکی از مکانیسمها، مکانیسم بودجه‌ای است که در بطن بودجه عمومی جا گرفته است. در بودجه، تبصره‌هایی است که تعداد آنها مدام افزایش می‌یابد. گاهی بیشتر از صد تبصره. تبصره‌ها چند نوع است.

تبصره‌هایی که به ردیفهای بودجه مربوط می‌شود: پول کلانی را در یک ردیف بودجه قرار می‌دهند (مثلاً ردیف مربوط به کمک به آزادگان، جانبازان، ایثارگران، معلولان و مصدومان "جنگ تحمیلی"، یا ردیف کمک به تحقیقات علمی و بودجه‌های تحقیقاتی) و سپس به کمک تبصره‌های معلوم می‌کنند که آن ردیفها چگونه باید توزیع شود و به چه کس و کسانی!

تبصره‌های نوع دوم را "تبصره‌های تکلیفی نظام بانکی" نام داده‌اند. این تبصره‌ها مشخص می‌کنند که هر سال، بانکها چه مقدار از اعتبارات بانکی را وظیفه دارند به چه کاری اختصاص بدهند و آنها چگونه. حجم این اعتبارات بسیار زیاد است تا آنجا که اعتراض بانک مرکزی و دیگر بانکها را موجب شده است چرا که به این طریق، مجلس و دولت سیاست پولی را تعیین می‌کند.

تبصره‌های نوع سوم منذهای فرار از قانون محاسبات عمومی است. آن بودجه که برای فلان دستگاه تعیین شده، همه آن یا قسمتی از آن (مثلاً ده یا بیست درصد آن) از قانون محاسبات عمومی معاف است. هر دستگاهی به این ترتیب می‌تواند مقداری از اعتبارات خود را هر جور که می‌خواهد خرج کند و به کسی هم حساسی پس ندهد. قسمت مهم این اعتبارات در اختیار رئیس دستگاه قرار می‌گیرد و اوست که حاتم طایی می‌شود. از بودجه دفاعی که دیدیم چه بخش مهمی از بودجه دولت را به خود اختصاص می‌دهد، هر ساله رقم درشتی در اختیار رهبر گذاشته می‌شود که هر طور که می‌خواهد، با وضو یا بی‌وضو، آن را خرج کند. در سال ۱۳۷۵ می‌گفتند که این رقم به ۳۰۰ میلیارد تومان می‌رسد (حدود ۶۰ میلیون دلار به نرخ آزاد آن زمان).

منبع درآمد دیگر گروه فاتحان، کارانه مدیریت و پاداشهای ویژه مدیریت است. چرا که "مدیر" باید درآمد مکفی داشته باشد. چند سال پیش یک بررسی نشان داد که مجموع درآمد مستقیم و غیر مستقیم مدیران کل از یک میلیون تومان در ماه تجاوز می‌کند در حالیکه حقوق و مزایای رسمی آنها در حدود صد هزار تومان می‌شد یعنی که کارانه‌ها و پاداشها به ۹ برابر حقوق و مزایای رسمی می‌رسید. باید گفت که اصل درآمد گروه فاتحان از منابع دیگری تأمین می‌شود.

اول از همه، بورس اوراق بهادار. در سالهای گذشته، به بهانه "خصوصی‌سازی"، سهام شرکتهای دولتی را به قیمت‌های بسیار نازلی به بورس ارائه کردند و فقط هم افرادی می‌توانستند این سهام را بخرند که اطلاع داشتند که این سهام در چه زمانی به بورس عرضه می‌شوند و قیمت عرضه آنها چقدر ارزانتر از قیمت واقعی آنهاست. به عبارت دیگر این سهام در دسترس کسانی بود که در درون حکومت پایگاههای اطلاعاتی و شبکه‌های ارتباطاتی لازم را داشتند.

یادمان نرود که این کارخانه‌ها با دلار ۷۵ ریال ایجاد شده بودند و طی سالیان هم ارزش دفتری آنها به صفر تقلیل پیدا کرده بود. البته چون نمی‌توانستند سهام را به قیمت صفر یا "صلواتی" به بورس بدهند پس این کارخانه‌ها را تجدید ارزیابی کردند اما به نحوی بسیار ناقص و جزئی. بسیاری از این کارخانه‌ها موجودی انبار فوق‌العاده‌ای داشتند همراه با اموال غیرمنقول بسیار زیاد و خاصه اراضی و املاکی که با توجه به گسترش شهرها، ارزش فوق‌العاده‌ای پیدا کرده بودند. اما ارزیابان می‌گفتند که این کارخانه‌ها ضرر می‌دهند و پس ورشکسته‌اند و پس سرمایه آنها ناچیز و جزئی ارزیابی می‌شد. در تبریز، کارخانه‌ای را فروختند که خریدار خوشبخت آن فقط با فروش موجودی انبار، دوبرابر پولی را که پرداخته بود به دست آورد. اما خریدار به این هم قانع نبود چون می‌خواست کارخانه را ببندد و ماشین آلات و زمینها را بفروشد به ایجاد "مشکلات کارگری" دامن زد. کار بالا گرفت و نقشه طرف رو شد و در نتیجه کار به انجام نرسید. از این مسیر "خصوصی‌سازی" میلیاردها تومان جابجا شد و بعضی اوقات پرونده‌های دادگاهی هم تشکیل شد و حالا هم وقتی جناحها می‌خواهند علیه هم افشاگری کنند یکپهلو سر و صدای این خصوصی سازیهای "خداپسندانه" بلند می‌شود.

منبع درآمد دیگر "قیمت گذاریهای دولتی" است و سهمیه دادن به افراد از کالاها به قیمت دولتی. مثلاً صدور حواله قیر برای حوزه علمیه قم! در زمان آقای رفسنجانی، حواله صادر شد که مقداری قیر به قیمت دولتی به حوزه علمیه قم بفروشد البته به بهانه قیراندود کردن بامها. البته مقدار حواله برای قیراندود کردن کویر لوت هم کفایت می‌کرد. حوزه علمیه هم این حواله را در بازار توسط دلالی به فروش می‌رساند و حلق دلالی را هم می‌دهد و بقیه را به عنوان "سهم امام" به آیات عظام می‌پردازد. و پس چه قیری!

باید توجه داشته باشیم که صنایع بزرگ ایران (فولاد، نفت، ذوب آهن، پتروشیمی، اتومبیل سازی و غیره) همه دولتی هستند و بیش از ۷۰٪ محصولات صنعتی ایران را تولید می‌کنند و همه محصولات متنوع این صنایع شامل این قیمت گذاری دولتی می‌شوند.

تفاوت نرخهای ارز یکی دیگر از مکانیسمهای تحصیل درآمد است. در پنج سال ۷۵-۱۳۷۱، کل عواید نفتی ایران به حدود ۹۰ میلیارد دلار رسید. در همان سالها، نرخ دلار در بازار آزاد حدود ۵۰۰ - ۴۹۰ تومان بود (اکنون چند سالی است که این نرخ حدود ۸۰۰ تومان است). در آن زمان دولت برای تبدیل درآمد نفت ایران از دلار به ریال از نرخ استفاده می کرد که "نرخ ارز محاسباتی بودجه" نام گرفته بود و بین ۱۵۰ تا ۱۷۶ تومان نوسان می کرد. در این سالها و با توجه به اختلاف میان نرخ ارز در بازار آزاد با نرخ ارز محاسباتی بودجه، مبلغی در حدود ۲۷ هزار میلیارد تومان تفاوت درآمد بوجود آمده است که بخش مختصری از آن تحت عنوان "ماهه تفاوت فروش ارز" در بودجههای سالانه دولت منعکس شده است (مجموع این ارقام برای دوره پنجساله مورد بحث از ۵ هزار میلیارد تومان تجاوز نمی کند) و مابقی یعنی حدود ۲۲ میلیارد هزار تومان در خارج از بودجه و به نحوی از انحاء در اختیار افراد و دستگاههای مختلف قرار گرفته است. بخش کمی از این وجوه صرف اموری از قبیل تأمین ارز ارزان برای کاروان زائران خانه خدا یا اعطای یارانه برای تأمین نان ارزان وغیره می شود. به تخمین می توان گفت که کل این وجوه هم نباید از ده درصد آن مبلغ ۲۲ هزار میلیارد تومان تجاوز کند. بنابراین در طی این دوره حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان در اختیار بزرگان و آمران بوده است که به دلخواه خود خرج کنند و بریزند و بپاشند و ببخشند.

نحوه کار ساده است: کافی است که دستوری را بزرگی صادر کند برای تخصیص ارز در زمینه ای خاص و برای افرادی خاص. و کار تمام است. حواله ارز را به قیمت دولتی می گیرند و به قیمت بازار آزاد می فروشند. با اینکه در سالهای اخیر دولت گرایش به آن داشته است که ارزهای خود را هرچه بیشتر به قیمت بازار آزاد بفروشد اما هنوز کم نیستند کسانی که از این تسهیلات بهره مند می شوند.

اعتبارات بانکی مکانیسم دیگر کسب درآمد است: نرخ بهره اعتبارات بانکی بین حداقلی در حدود ۹-۸٪ و حداکثری حدود ۱۸٪ در تحول است در حالیکه حداقل نرخ بهره بازار آزاد ۴۰٪ است. پس هرکس که بتواند از اعتبارات بانکی استفاده کند به منبع درآمد چشمگیری دسترسی پیدا کرده است: در اقتصادی که در همه این سالها، نرخ تورم، بر اساس ارزیابیهای رسمی، از ۲۰٪ متجاوز بوده است دسترسی به اعتباراتی با نرخ بهره بانکی در واقع در حکم دسترسی به پولی مجانی است. اعتبارات بانکی از قرض الحسنه هم حسنه تر است. در سالهای اخیر حجم اعتبارات نظام بانکی به بخش خصوصی همچنان در سیری صعودی بوده است. از ۳,۲ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۶۰ به بیش از ۶۱ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۷۵. در سال ۱۳۷۹ که کل اعتبارات اعطایی به وسیله نظام بانکی ۳۰۴,۳ هزار میلیارد ریال بوده است حدود سه پنجم این اعتبارات (۵۹٪) به بخش خصوصی داده شده است (۵۴٪ در سال ۱۳۷۸).

همچنانکه رسوائیهایی چون آنچه دیروز در بانک صادرات پیش آمد و آنچه امروز درباره روابط این و آن شخصیت انقلابی و فلان آیت الله عظمی و بهمان آیت الله زاده بر سر زبانهاست نشان می دهد، تسهیلات نظام بانکی و خاصه اعتبارات بانکی در اختیار فاتحان است.

مکانیسم دیگر تحصیل ثروت، قراردادهای خارجی است برای تأمین سرمایه، خریدهای بزرگ نظامی و انجام معاملات کلان. در هریک از این قراردادها، در صدهای رسمی و غیر رسمی "حق الزحمه" و "کمسیون و حق العمل" چشمگیر است که همه در حسابهای خارجی "آقایان" و "آقایان زادهها" رسوب می کند. البته عقد قرارداد با شرکتیهای خارجی برای اکتشاف و استخراج و صدور نفت "شاه بیت" این نوع قراردادهاست. در این قراردادها شرکت خارجی می پذیرد که سرمایه لازم برای اجرای طرح خاصی را تأمین کند با این شرط که بازپرداخت اصل و فرع این سرمایه از محل فروش محصول به دست آمده تأمین شود. مثلاً در مورد قراردادهای نفتی، شرکت ملی نفت ایران می پذیرد که سرمایه طرف خارجی خود را از طریق تحویل نفت خام بازپردازد. آنچه در این قراردادها مهم است قیمت فروش محصول به شریک خارجی، زمان تحویل و کیفیت محصول، نرخ بازپرداخت، نرخ بهره، نرخ تضمین بهره، و شرایط ضمن عقد (مثلاً الزام طرف ایرانی به خرید محصولات مورد احتیاج خود از تولید کننده معین و به قیمت معین) است. این قراردادها که در بخشهای حساسی چون نفت کاملاً محرمانه می ماند یکی از منابع پراهمیت کسب درآمد فاتحان است.

اما شاید مهمترین مکانیسم تحصیل ثروت از طریق نهادها و مؤسساتی باشد که یکپارچه با همه امکانات خود در اختیار حاکمان قرار دارند. نهادها و مؤسساتی که نه خصوصی هستند (یعنی در مالکیت فردی کسی نیستند) و نه عمومی (یعنی به دولت و یا بخش دولتی هم تعلق ندارند و در فعالیت خود از مقررات و قوانین موجود که بر حسب مورد ناظر بر فعالیت شرکتها و مؤسسات خصوصی و یا مؤسسات دستگاههای دولتی هستند پیروی نمی کنند). مؤسساتی که آزادانه در فضایی خارج از مرزهای قانون و مقررات مملکتی فعالیت می کنند و نه حسابی به کسی می دهند و نه اطلاعی. شاید اطلاق عنوان "اختصاصی" به این مؤسسات و نهادها بی مناسبت نباشد. به این ترتیب "بخش اختصاصی" شامل همه نهادها و مؤسسات و بنیادهایی می شود که در زیر پوششهای گوناگون (نیکوکاری، فعالیت آموزشی، خیریه و...)، بخش عمده ای از فعالیتها و امکانات مالی و اقتصادی کشور را در دست دارند. به این ترتیب است که "بخش اختصاصی" در اقتصاد ایران، "شکارگاههای اختصاصی" و قرقهای پردرآمدی را در اختیار دارد و از همه تسهیلات دولتی هم بهره مند می شود بی آنکه حسابی بدهد یا مالیاتی. بنیادها (بنیاد مستضعفان و جانبازان و معلولان، بنیاد شهید، بنیاد تبلیغات اسلامی، کمیته امداد امام، بنیاد ۱۵ خرداد، سازمان اقتصاد اسلامی، بنیاد بعثت، ...) شناخته ترین قسمت "بخش اختصاصی" هستند.

بر این بنیادها باید حوزههای علمیه قم و مشهد، جامعه مدرسین دانشگاه مفید، مرکز آموزشی امام خمینی، جامعه الصادق، ستاد مرکزی ائمه جمعه، ستاد اجرایی فرمان امام، آستان قدس رضوی و دفتر رهبری را افزود. هر یک از این نهادها، به اشاره ای درهای نعمت را به روی خود

گشوده می‌بیند. آستان قدس مالک‌الرقاب خراسان است و در تهران هم روزنامه یومیه‌ای راه انداخت تا از سیاستها و مواضع محافظه کاران دفاع کند بی‌آنکه بگوید که چنین فعالیتهایی چه ربطی به اهداف خیر و نیات پاک و مقاصد خداپسندانه واقفان و خاصه مقام رفیع موقوفه دارد.

اتاق بازرگانی هم یکی دیگر از اجزای تشکیل دهنده "بخش اختصاصی" است که با توجه به روابط تنگاتنگی که با "هیئت مؤتلفه" دارد نقش بازوی اجرایی آن هیئت محترمه را بازی می‌کند و لحظه‌ای هم از اندیشیدن به عقوبات اخروی غافل نمی‌ماند و حتی گوشه چشمی هم به نعم دنیوی ندارد چرا که خوب می‌داند که آن زر و سیمی که در این جهان بیندوزیم آتش دوزخ آن جهانمان می‌شود. پس آنچه را خوار می‌دارد همین مادیات بیقدر و بیمقدار است. دفتر رهبری هم چنین می‌کند. این دفتر نه تنها همچنان در جست و جوی "طاغوتیان" است که باید اموالشان را به حکم دادگاههای انقلاب ضبط کنند و به حساب دفتر بریزند بلکه هر زمان منابع درآمد مستمری هم از اینجا و آنجا برای خود ابداع می‌کند. هم اکنون می‌بایست بابت فروش هر پیکان، یک میلیون تومان و بابت هر تلفن "موبایل" حدود ۲۰ هزار تومان به دفتر رهبری پرداخت. در ماههای اخیر دفتر رهبری به تجارت سیگار هم پرداخته است یعنی که انحصار دخانیات را شکستند تا این دفتر بتواند همه نوع سیگار و توتون و تنباکوی فرد اعلا "ولایتی" را وارد بازار کند. مزیت بزرگ این دخانیات "ولایتی" در این است که نه روزه را باطل می‌کند و نه سرطان می‌آورد.

برخی از عناصر تشکیل دهنده "بخش اختصاصی" یکسره بیرون از حوزه نظارت دولت قرار گرفته‌اند (جامعه مدرسین و حوزه‌های علمیه و ...) و با دولت و دستگاههای دولتی، رابطه‌ای یکسویه به عنوان متقاضی و بستانکار دائمی دارند. می‌طلبند و دولت هم لبیک می‌گوید و تکبیر می‌فرستد: چند سال پیش بود که "حضرت آیت‌الله العظمی" مکارم شیرازی صورت بالا بلندی از نیازهای ارزی افراد و شرکتهای "اختصاصی" خاصی را برای وزیر صنایع وقت فرستاد. جناب وزیر هم به ملاحظه دستخط مبارک، امضای حضرت آیت‌الله را می‌بوسد و می‌گوید "به روی چشم" و امضاء می‌کند. دولت در خدمت بخش اختصاصی است. همین و بس. یکسال به ایشان جواز واردات شکر می‌دهد در حالی که خود قیمت چغندر قند داخلی را تضمین کرده است و بنابراین قیمت تولید شکر داخلی معین شده است. و از آنجا که شکر وارداتی ارزاتر از شکر محصول داخلی است کارخانه‌های قند با بحران و ورشکستگی دست به گریبان می‌شوند. سال گذشته همین کار را با چایکاران کردند و با صنعت نساجی. واردات اتومبیل هم همین بلا را بر سر صنایع اتومبیل سازی آورد. اما چه باک که این "اختصاصی" و آن یک، سرفراز و پایدارند.

درباره آن اختصاصیهای دیگر هم با اینکه در طی سالها، چه در زمان اصلاح طلبان و چه پیش از آن، از ضرورت نظارت دولت برین بنیادها و وجوب شفافیت در کار آنها و لزوم اطلاع مردمان از فعالیت آنها صحبت و صحبتها شده است. اما همچنان پرده سنگینی از ابهام و اسرار عملکرد این بنیادها را در خود پوشانده است.

در یکی از دفعاتی که هایشوی درباره این بنیادها بالا گرفت، رئیس بنیاد مستضعفان و جانبازان و معلولان در مصاحبه‌ای اعلام کرد که ما حتی تابع مقررات دولتی ایران نیستیم. ما ویژه رهبریم و زیر نظر او. این بنیادها نه ترازنامه‌ای می‌دهند و نه مالیاتی می‌پردازند و بنابراین نادرست نمی‌گویند که ما تابع مقررات ایران نیستیم. و به این ترتیب است که پیش از اینکه بانک مرکزی به بانکهای خصوصی اجازه فعالیت دهد (تحت عنوان "مؤسسه اعتباری غیر دولتی")، بنیادها بانک خودشان را تأسیس کردند و به صرافای و اعطای وام و اخذ بهره و دیگر عملیات بانکهای تجارتي پرداختند.

بخش اختصاصی قسمت بزرگی از اقتصاد ایران را به حیطه عمل و سلطه خود دارد. چندی پیش بود که نماینده ارومیه در مصاحبه‌ای اعلام کرد که "۴۲٪ تولید ناخالص داخلی [ایران] در دست برخی بنیادها و مراکز اقتصادی خیریه است و در حیطه تصمیمگیری دولت نیست. فعالیتهای خارج از نظارت دولت، نارضایتیهای را سبب شده است... وارد کردن مرغ از خارج، بدون اطلاع دولت، سبب ورشکستگی مرغداران داخلی شده و وارد کردن برنج و چای آنها بدون اجازه دولت، درست موقعی که محصولات داخلی آماده ارائه به بازار است باعث عدم فروش محصولات کشاورزان و سبب ساز ضرر و زیان هنگفت می‌شود" (حیات نو، ۱۳۸۰/۲/۳۱).

از مکانیسمهای دیگر تحصیل ثروت، "مناطق آزاد" است، به این ترتیب که دولت بخشهایی از کشور را به عنوان "منطقه آزاد"، "بازارچه مرزی"، "منطقه ویژه تجاری" و غیره اعلام می‌کند. معمولاً هریک از مناطق در اختیار و تحت نفوذ یکی از آقایان است. بازارچه مرزی سرخس از جمله تیولت طبسی، نایب التولیه آستان قدس رضوی است. "شرکت عمران کرمان" که یکی از پوششهای اصلی فعالیتهای تجاری - اقتصادی دار و دسته رفسنجانی است "منطقه ویژه تجاری سیرجان" را در وسط ایران به عنوان منطقه آزاد درست کرده است. معروفترین مناطق آزاد یعنی جزیره کیش هم در اختیار همین دار و دسته است.

آنچه در این مناطق در عمل می‌گذرد چنین است: بازارچه‌هایی ساخته می‌شود که هر مغازه‌اش با سرقفلیهای سرسام‌آور و به قیمتهای نجومی به فروش می‌رسد. صاحبان مغازه‌ها می‌توانند با پرداخت مبلغ مختصری به عنوان "عوارض"، هرچه می‌خواهند (البته به استثنای کالاهای ممنوع‌المعامله و حرام از قبیل مشروبات الکلی) از خارج وارد کنند و به هر قیمتی که می‌خواهند بفروشند. ضمناً قانونی هم مجلس اسلامی به تصویب رسانده که هریک سال می‌تواند سالی یکبار با ارائه شناسنامه به یکی از مناطق ویژه برود و تا میزان مشخصی (حدود ۱۵۰ هزار تومان) هرچه می‌خواهد بخرد و بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد ایران کند.

در مورد حجم واردات از "مناطق آزاد" اطلاع دقیقی در دست نیست و هیچ دانسته نیست که ازین طریق چه میزان کالا به بازار ایران وارد می‌شود. اما همه می‌دانند که ازین طریق می‌توان بدون پرداخت عوارض گمرکی سنگین هر کالایی را (از تلویزیون و یخچال گرفته تا وسایل

یدکی اتومبیل ...). وارد کرد و به قیمت همان کالا در بازار داخلی به فروش رساند. جزیره کیش پر رونقترین مناطق آزاد است اما کسی از حجم معاملات و عملکرد سالانه آن خبری ندارد. شاید با نگاهی به حجم مسافران به کیش بتوان مظنه‌ای از این حجم معاملات به دست آورد: هر روز چندین هواپیما با ظرفیت تکمیل به سوی کیش پرواز می‌کنند یعنی به طور متوسط روزانه حداقل هزار نفر به جزیره می‌روند و می‌آیند. یعنی ۳۶۵ هزار نفر در سال. با توجه به اینکه هر یک از ایشان مجاز است که معادل ۱۵۰ هزار تومان خرید کند می‌توان کل واردات از کیش را حدود ۷۰ میلیون دلار در سال ارزیابی کرد.

باید افزود که مقاماتی که به این مناطق تشریف می‌برند شامل هیچ مقرراتی نمی‌شوند و پس هرچه آوردند آوردند. سهم نیروهای انتظامی هم هست: بخشی از این کالاها مستقیم به داخل کشور قاچاق می‌شود، آنهم با توافق قبلی نیروهای انتظامی. یعنی که نیروهای انتظامی سر می‌رسند و کالاها را توقیف می‌کنند. و از این پس کالای قاچاق توقیف شده در اختیار و تصاحب نیروهای انتظامی در می‌آید که چه سردارانی دارد! اما فعالیت نیروهای انتظامی در زمینه صادرات و واردات از این حدود تجاوز می‌کند و در واقع مرزهای گمرکی کشور بر روی ایشان گشوده است و هرچه می‌خواهند از هر کجا که می‌خواهند می‌آورند و به هر کجا که می‌خواهند می‌فرستند. قضیه این صادرات و واردات "اختصاصی" چنان بالاگرفته است که در یازدهم بهمن گذشته رئیس مجلس شورای اسلامی هم از آن صحبت کرد: "در جامعه ما معروف است که جنس را از خارج می‌آورند و بدون مقررات وارد می‌کنند. آیا وجود دارد یا نه؟ ... اینها چه کسانی هستند؟ ... بنا بر نامه‌هایی، اسکله‌هایی غیرمجاز وجود دارد که گمرک هیچ حاکمیتی بر آنها ندارد. من نمی‌دانم این چه کشوری است و چرا چنین اسکله‌هایی وجود دارد؟" رئیس مجلس در ادامه این سخنان خود متن نامه‌ای را قرائت کرد که وزارت امور اقتصادی و دارایی به بازرسی کل کشور نوشته است تا به "استحضار" برساند که "گمرک چاه بهار فقط بر اسکله‌های شهید کلاتری و شهید بهشتی چاه بهار نظارت دارد و اطلاعاتی از سایر اسکله‌ها ندارد!"

"این مکانیسمهای کسب ثروت که از دستاوردهای خاص جمهوری اسلامی است پیدایش، شکل‌گیری و قدرت یابی قشرها و گروههای اجتماعی نوپایی را در جامعه و اقتصاد ایران موجب شده است. محور اصلی و مشترک این مکانیسمها، بهره‌برداری و سودجویی از امکانات دولت و دستگاههای دولتی برای اهداف و مقاصد خصوصی است. در قرب و جوار دولت بودن شرط لازم برای برخورداری از این امکانات است. باید "خودی" بود تا بتوان از مزیت "همجواری" برخوردار شد. پس این همجواری در دسترس همگان نیست و در انحصار گروه خاصی (خودپها) است. و همین موقعیت انحصاری در بهره‌گیری بیقید و شرط از امکانات و تواناییها و حمایت‌های دولتی است که بستر درآمدهای "رانتی" در اقتصاد ایران شده است. آنچه در مطبوعات ایران هم عناوینی از نوع "رانت" و "رانت خواری" گرفته است همین مکانیسمهای کسب ثروتی است که مهمترین آنها پیش ازین توصیف و تشریح شد. "رانت" یعنی مزایا و درآمدهای ناشی از موقعیتهای انحصاری در قدرت، در صادرات، در واردات، در شهر، در یکی گوشه از واقعیت اقتصادی یا اجتماعی. در جمهوری اسلامی، برخورداری از روابط "ممتاز" با دولت و بخش دولتی به گروههایی از "خودپها" امکان آن را داده است که خارج از هرگونه کنترل و نظارت و در کمال آزادی از هر قید و بند قانونی، بتوانند ثروت‌های عظیمی را به دست آورند. وجود درآمد نفت سرشار در گذشته نیز اقتصاد ایران را همچون اقتصاد دیگر کشورهای صادرکننده نفت خام در زمره "اقتصادهای رانتی" قرار می‌داد، چرا که درآمد نفت در واقع درآمدی بود (و همچنان هم هست) که از مشخصات انحصاری یک ماده خام (نفت) سرچشمه می‌گرفت. اما میان آن "اقتصاد رانتی" که در دست دولت و زیر نظر دولت کار می‌کرد با "اقتصاد رانتی" امروز که خارج از نظارت دولت و در "بخش اختصاصی" جریان دارد تفاوت فراوانی است که برای فهم آنچه در ایران می‌گذرد از نظر نباید دور بماند. دیروز نفت بود که رانتی می‌آفرید و امروز "دولت" است که چنین می‌کند. دیروز "رانت نفتی" را دولت می‌گرفت و با نظارت خود توزیع می‌کرد و امروز دولت تنها "رانت نفتی" را توزیع نمی‌کند بلکه اختیارات و امکانات و مزایای انحصاری خود را توزیع می‌کند. دیروز دولت در درون خود، دولت نمی‌آفرید امروز در ورای دولت، بخشی نیرومند پیدایی گرفته است که هرزمان بر کردار و سیاست و عملکرد دولت سنگینی می‌کند و اثر می‌گذارد. بخش اختصاصی "فرا - دولت" است، فرا - دولتی که دولت و امکانات آن را در چنگال و به خدمت خود دارد. پیدایش "بخش اختصاصی" توجیه اقتصادی ندارد که چرا که تکوین و تداوم و تقویت آن از ملاحظات و توجهات سیاسی و اعتقادی نشأت گرفته است. "بخش اختصاصی" تجسم همه مکانیسمهای باجدهی و باجگیری و خاصه خرجی است. در این اقتصاد نه "عمومی" وجود دارد و نه "خصوصی"، آنچه هست "اختصاصی" است در دست این "محفل" و آن گروه از خودپها.

در اقتصادهایی از نوع اقتصاد ایران، رشد سریع تقاضا برای این یا آن خدمت یا کالا، همواره می‌تواند پیدایش درآمدهای رانتی را (برای مثال در بخش مسکن با زمین بازی و بساز بفروشی) موجب شود اما میان آن رانت‌خوارپها و این "اختصاص کاریها" همچنانکه دیدیم، تفاوت نه تنها کمی که کیفی است.

مکانیسمهای "رانتی"، خاصه در حول و حوش "بخش اختصاصی"، به پیدایش قشرهای ثروتمند جدید انجامیده است: "بورژوازی" تازه‌ای به میدان آمده است که در قدرت و ثروت اگر از بورژوازی سالهای پایانی دوران پهلوی پیش نباشد پس نیست. با این نوریسیدگان "الگوی مصرفی" جدیدی هم شکل گرفته است: الگوی مصرفی مدرن همراه با ریخت و پاش فراوان و حرص و ولع فراوانتر. همه خانواده‌های "سنتی" که با انقلاب در قدرت و حکومت شرکت کردند اکنون دیگر "نسل دومی" دارند و این "نسل دوم" ترجیح می‌دهد که خیلی مدرن و خیل مجلل زندگی کند. مظاهر این رفتار را می‌توان در برپایی عروسیهای خیلی مدرن با هزینه‌های سرسام‌آور سراغ کرد و یا رواج عادات مصرفی که با فحاشی ابوذر غفاری هیچ ربط

و ارتباطی ندارد: استفاده از بهترین وسایل، اتومبیل‌های آخرین سیستم، گرایش به اسکی رو آبی و تنیس و اسکی و حتی گلف که دارد یواش یواش آفزاده‌ها را در خود می‌گیرد. اینها که ورزش است با آنکه به شدت طبقاتی است و طبقاتی مانده است، با اینحال تجملش کمتر زنده است تا دفیله‌های مد خصوصی و حمام‌های سونا و جاکوزی و بزمهای تریاک و ... در ویلاها و خانه‌های حاجیه‌های نومسلمان امروزی.

تکنوکراتهای دستگاه، تصمیم‌گیرندگان فعلی، تحصیلات خیلی متوسطی کرده‌اند و به هر ترتیبی شده کوششی کرده‌اند که در ایران و یا در خارج از ایران عنوانی دست و پا کنند. مسیرهای تحصیلی جالب و آموزنده است. یکی دوتایی از سرداران به زور "درس خصوصی" از این و آن دانشگاه داخلی درجه لیسانس و فوق لیسانس و دکتری گرفته‌اند و بعضی هم از دانشگاه‌های خارج مثل این یکی که از مدرسه عالی بازرگانی درجه لیسانس گرفت و از یک دانشگاه آمریکایی فوق لیسانس مدیریت و بعد هم در ژاپن که در سفارت کار می‌کرد از یک دانشگاه هندی، دکترای مکاتبات گرفت! تکنوکراتها یا شیفته عنصر مکلاهی غیرمذهبی هستند و یا تحت تأثیر و شیفته خارجیان و خاصه آمریکائیان. همه محو و مبهوت آمریکا هستند: "بانکی زدگی" تا پوست و گوشت همه رخنه کرده است.

"ویدئو" همه جا هست با فیلمهای ترکی و هندی خاصه در روستاها و شهرهای کوچک و فیلمهای آمریکایی و اروپایی در همه جا. جمهوری اسلامی که همچنان با فریاد "مرگ بر آمریکا" ارتزاق تبلیغاتی می‌کند هم در اقتصاد و هم در اجتماع آمریکا زده است. فرآورده‌ها و کالاهای آمریکایی با واسطه شیخ‌نشینهای خلیج فارس به ایران می‌رسد. با توجه به نامنی و هراس دائم از خودسریها و تجاوزات حکومتی و غیرحکومتی در داخل، بسیاری از شرکتها در ابوظبی و کویت و بحرین سکنی گزیده‌اند و در برابر ارزش ناچیز ریال و نرخ تورم پایدار، دلار هم همچنان تنها واحد پولی معتبر و مطمئن است: نرخها با دلار تعیین می‌شود و قیمتها با نوسان نرخ دلار، نوسان می‌یابد. جماعت هر روز صبح، سر و گوشی آب می‌دهد که ببیند در خیابان فردوسی نرخ دلار چند است. زرنگها نرخ دلار را از شیراز می‌پرسند و زرنگرها از کویت. دلار واحد پولی مرجع اقتصاد ایران است."

در آنچه گذشت تصویری دیدیم از اقتصاد امروز ایران و مسائل و دشواریهای آن و اینکه در جمهوری اسلامی، این اقتصاد در خدمت کیست و به سود چه کسانی می‌چرخد: "خودپها". اینجا همه چیز را می‌توان چنین خلاصه کرد: نه عمومی، نه خصوصی، فقط "اختصاصی". نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم!

پس دیگران چه می‌شوند؟ آدمهای دیگر؟ "غیر خودپها"؟

یکی می‌نویسد: "همه در انتظار وقوع حوادثی هستند. مذهبها اقلیتی کوچکتر ولی سرسخت‌تر از گذشته شده‌اند وقتی با یکی از بچه‌های برادر مذهبی‌ام صحبت می‌کردم وحشت کردم. می‌گفت علی خامنه‌ای با امام زمان رابطه دارد و اگر دستور دهد هر کسی را بکشم می‌کشم. جوانی حدود ۱۸ ساله است. از این دست جوانها هم کم نیستند."

"از لحاظ سیاسی مردم واقعاً به آگاهیهای دست یافته‌اند. بیست و یکسال حکومت آخوندی اکثر مردم را هوشمند، متفکر و تحلیلگر کرده. به هر حال مردم تکان خورده‌اند."

این حرف و سخنها مال بهار دو سه سال پیش بود: ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷. آن موج برخاسته از امیدی حالا دیگر به سرخوردگی می‌رسد. در حرفها و نامه‌ها، این پیام تکرار شده است: "همه چیز به بن بست رسیده است" و بعد هم این اشاره و آن تصریح به بالا گرفتن کار فحشاء و مسکرات و مواد مخدر، تنها "کالاهایی" که پس از انقلاب و به یمن این رویداد "اسلامی"، فراوانتر و ارزانتر شده است. با پنج هزار تومان، هروئین را در جیب می‌گذاری و تریاک هم که دیگر سبیل است. مصرف تریاک روزانه تهران را این مقام ۵ تن می‌گوید و دیگری ۹ تن. چه دود و دمی!

آن تب روزنامه خوانی هم فروکش کرده است و نارضایتی با خشم فروخورده‌ای همه را گرفته است. حتی قتل‌های زنجیره‌ای را هم کسی پس نمی‌گیرد. همه چیز قلابی و مسخره از کار درآمده. این امامزاده هیچ معجزی ندارد، جز بی‌بخاری. دیگر از روایت بهداشتی و کم چربی جمهوری اسلامی خبری نیست. آن حرف و سخنها همه عرضی بود و حالا ذات جمهوری اسلامی است که رو آمده است: حکومت دزدی و ظلم و سرکوب و خفقان. فاشیسم مذهبی. حکومت برگزیدگان. وضع قاراشمیش است. وضع بی‌پدر و مادر. هیچ معلوم نیست. همه خسته شده‌اند و احساس بیهودگی همه جا را گرفته است. نارضایتی هست بی‌آنکه "آلترناتیوی" باشد. سراسر درگیری است بین آنسویها و در اینسو بیش از پیش بدبینی تلخ که دیگر تن به واقع بینی می‌زند: "همه سر و ته یک کرباس" و "چه علی خواجه، چه خواجه علی".

آن بیهودگی و این بدبینی در محاصره خشونت می‌بازد. نقاشیهای روی دیوار، آدم را همه جا دنبال می‌کند. و شعارها هم که همه جا هست: شعارهایی که همه مخاطبان خود را ابله و خرف و کودن می‌شمارد. نقاشی روی دیوار، یا احمد آقاست و یا خود آقا و یا این شهید و آن شهید. تصویر شهیدی با بچه‌ای گل به دست در برابر که "بابای عزیز چرا رفتی؟! " و بعد هم دودی غلیظ و خاکستری که روی تهران است. "معنویت" اسلامی را که تنفس کنی تا سرطان راهی نداری.

"خواهر زاده‌های من چهارده ساله و پانزده ساله‌اند، از مدرسه می‌برندشان تماشای اعدام یا تماشای حد زدن. بالاچار. می‌گفتند هر دفعه که می‌رویم تا یکی دو ماه شبها "خوابهای بد" می‌بینیم. کابوس. "گردنی که بر طناب دار می‌شکند و صدای شلاق، که در هوا می‌پیچد". بچه‌های سالهای انقلاب حالا به بازار کار رسیده‌اند. نه اعتقادی به ارزشهای جمهوری اسلامی دارند و نه اطلاعی از ایران پیش از جمهوری اسلامی. با کمک

رادبو و تلویزیون و نوار و ویدئو و حالا هم کم کم انترنت، خبر از دنیای دیگری دارند که جور دیگری می‌گردد با آدمهایی که لاقفل در خوراک و پوشاک خود آزادند. جوانهایی که در این جمهوری اسلامی برای خود هیچ آینده‌ی تحمل‌پذیری تصور نمی‌کنند. اغلب تحصیلات متوسطه کرده‌اند. سه چهار میلیونی هم یا دانشگاه بوده‌اند و یا هنوز در دانشگاه هستند. آدمهایی که حوصله‌ی فکر کردن به آرمانهای بزرگ بزرگ را ندارند: نه از آرمان‌گرایی چپ خبری هست و نه از اعتقادات مذهبی. نوعی واقع‌بینی "هر کی به فکر خویشه".

همین پاییز گذشته بود که یکی دو تا از گروههای دانشجویی، در بحبوحه موج جدید دعوای اصلاح طلبان و محافظه کاران، از "چهره‌هایی" چون عباس عبدی و حمید جلالی پور برای سخنرانی و بحث به دانشگاه دعوت کرده بودند. در میان شگفتی ناظران، تعداد حاضران از ده پانزده نفر تجاوز نکرد. بی‌اعتباری "گفتار مذهبی" در همه‌ی انواع و اقسام خود، از آبکی و ملایم تا خشک و متعصب، پدیده‌ی عیان و مشهودی است. و بعد هم این احساس که باید گریخت و رفت.

"فرار مغزها" دیگر به "خونریزی مغزی" تبدیل شده است. از هر راهی که تصویرپذیر باشد و به هر گوشه‌ای از این جهان که ممکن باشد فرار کردن، آرزوی همگانی است. دو سه سال پیش، در بحبوحه بحران بوسنی، ۱۶۰ - ۱۵۰ هزار نفر به سارایوو پرواز کردند (چرا که کسی ویزا نمی‌خواست) و از این عده فقط ۱۵ هزار نفر بازگشتند.

فارغ‌التحصیلان دانشگاهها هم که فقط آرزوی فرار و "تکمیل تحصیلات" را دارند. بر اساس استدلالی ساده و سرد که در نومیادی فضای خشونت و سرخوردگی بر همه چیز سایه می‌اندازد: "باید برون کشید از این ورطه رخت خویش".

در ۱۹۹۹، حدود ۲۲۰ هزار تن از کارشناسان و متخصصان ایران را به قصد مهاجرت ترک کرده‌اند. بر اساس مطالعات بانک جهانی، اکنون ایران در ردیف یکی از نخستین کشورهای صادر کننده نیروی کار متخصص قرار گرفته است (از جمله نگ: همبستگی، ۳۰ آذر ۱۳۷۹ و/ایران، ۲۱ اسفند ۱۳۷۹).

و در این میان این جملات سعید حجاریان را هم بخوانیم که از "واردات کار متخصص اسلامی" پرده برمی‌دارد: "در کشور ما، به نام دین انقلابی رخ داد و دولتی شکل گرفت... پس از انقلاب اسلامی... از یک طرف امور دینی تر شد و از طرف دیگر سکولاریزاسیون [عرفی شدن] با قوت تمام در حال پیشرفت بود. مثلاً این تناقضها در دستگاه قضایی دیده می‌شد. دائماً گفته می‌شد که نظام قضایی کشور باید دینی شود... می‌خواستند دین را به حله یمانی و درهم و دینار وغیره محدود کنند، در حالیکه چنین کاری شدنی نبود. یا می‌خواستند زاینه محصنه را رجم کنند اما معلوم شد که هیچ ایرانی حاضر نیست که این کار را انجام دهد لذا چند افغانی را برای انجام این حکم به کار گرفتند. اما خبر این کار در دنیا پیچید و سیل انتقادها به سوی ایران سرازیر شد... (سعید حجاریان، "عرفی شدن دین در سپهر سیاست"، آبان، نیمه اول مهر ۱۳۸۰، ص ۱۸-۱۷). ایجاد و استقرار جامعه اسلامی به باری و کارشناسی کلوخاندازان افغانی! نشانه‌ای دیگر از ناهمزمانی ذاتی قدرت سیاسی با واقعیت اجتماعی در جمهوری اسلامی!

آن اقتصاد فرورفته در حلقوم "بخش اختصاصی" و غرقه در "روابط و مواضع رانتی" و این جامعه گرفتار در ریخت و پاش نوریسیدگان و حرمان و یأس و خشم همه دیگران و محصور در کشاکش و مصادف "شرع" و "عرف".

آیا وضع این چنین آرام است که می‌نماید؟ ثبات و سکون، در میان معجونی از خشونت و سرخوردگی، همچنان پایدار می‌ماند؟ یا اینکه باید در انتظار جلوه‌های دیگری از جنبش اجتماعی سالهای اخیر بود؟

برگرفته از گاهنامه چشم انداز
شماره ۲۱ پاییز ۱۳۸۱

نشانی تازه چشم انداز:

Cesmandaz

B. P. 100

94303 Vincennes Cedex (France)

Cesmandaz@noos.fr

نشانی الکترونیکی: